

فنون ادبی (علمی - پژوهشی)

دانشگاه اصفهان

سال چهارم، شماره ۲ (پیاپی ۷) پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۶۸-۵۳

دکتر اسماعیل شفق* رضا چهارقانی**

چکیده

نهضت بازگشت ادبی در نیمه دوم قرن دوازدهم به همت و اشارت شاعرانی از قبیل مشتاق (ف ۱۱۶۵ق) و شعله اصفهانی (ف ۱۱۶۰ق) پدید آمد. انگیزه بنیانگذاران نهضت بازگشت، احیای شعر فارسی و نجات دادن آن از انحطاط و ابتدال سبک هندی بود. با این همه، پیشنهاد سخنوران اصفهان تنها در ایران مورد استقبال واقع شد و در سایر حوزه‌های زبان و ادبیات فارسی نظیر هند، افغانستان و سرزمین‌های فرارود اقبالی نیافت؛ اما حرکتی شبیه به بازگشت ادبی پس از شکست جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، در این کشور روی داد که باعث شد تا درونمایه و مضامین شعری که تحت تأثیر مشروطه خواهی به سمت نوگرایی رفته بود، دوباره به حال و هوای سبک هندی رجعت نماید. این پژوهش می‌کوشد، ضمن تشریح فضای کلی شعر و شاعری در افغانستان، مقارن با ظهور نهضت بازگشت ادبی، دلایل عدم اقبال به جریان بازگشت ادبی در این کشور را مورد بررسی قرار دهد و زمینه‌های سیاسی - اجتماعی رجعت به سبک هندی، پس از شکست مشروطیت در افغانستان را تبیین نماید.

واژه های کلیدی

بازگشت ادبی، شعر افغانستان، شعر مشروطیت افغانستان، جنگ‌نامه سرایی، بیدل گرایی.

مقدمه

افغانستان پس از سقوط سلطنت نادر شاه و تأسیس کشور مستقل افغانی تحت حکومت احمد شاه درانی، به ایفای نقش دیرین خود که یکی از مراکز ادبیات فارسی و وسیله انتقال جریان‌های فرهنگی ماوراءالنهر و هند اسلامی بود، ادامه داد.

erasht@yahoo.com

* دانشیار، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا همدان (مسئول مکاتبات)

chehreggh@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا همدان

تاریخ پذیرش: ۹۱/۲/۱۹

تاریخ وصول: ۹۰/۱۰/۲۵

پیش از دوره صفویه تعاملات ادبی میان ایران و هند، از طریق خراسان و افغانستان صورت می‌گرفت. تحولات بعدی، هم در افغانستان و هم در ایران پس از مرگ نادر شاه و طی قرن سیزدهم باعث شد که تعاملات ادبی افغانستان با ایران به حداقل ممکن برسد و حتی قطع شود؛ ولی نقش افغانستان در انتقال فرهنگ و ادبیات میان ماوراءالنهر و هند تا حدود ۱۳۰۰ ش ادامه یافت (گروهی از پژوهشگران، ۱۳۷۶: ۲۴۳).

قطع ارتباط جریان‌های ادبی ایران و سایر ممالک پارسی زبان، در اوج رواج سبک هندی صورت گرفت و باعث شد که افغانستان و به تبع آن هند و ماوراءالنهر از تحولات ادبی ایران در سال‌های بعدی بی‌خبر بماند. به همین دلیل رویکردهای شاعران ایرانی مانند مشتاق، شعله، صبا... در جهت رهایی از سبک هندی و بازگشت به سبک‌های قدیم، تأثیری در ممالک یاد شده نداشت. فرهیختگان افغانستان نیز، به جهت آنکه برای کسب دانش به هند یا بخارا که مرکز رواج سبک هندی بود می‌رفتند، در مراجعت به وطن همان سبک و شیوه را پیش می‌گرفتند. بعلاوه، سایه سنگین شاعر بزرگی همچون بیدل که در افغانستان مقبولیت عام و تام داشت، اجازه نمی‌داد کسی در فضاهای تازه‌تر دم بزند. «حدود چهل سال پس از وفات بیدل، کلیات او توسط احمدشاه ابدالی از هند به قندهار آورده شد و جزء مخطوطات کتابخانه سلطنتی قرار گرفت. هنگامی که نسخه خطی کلیات بیدل به قندهار رسید، براساس نوشته عده‌ای از مورخان معاصر، مانند استاد «عزیزالدین وکیلی پوپلزایی» نسخه برداری‌هایی از آن صورت پذیرفت و بیدل خوانی در قندهار ترویج یافت» (باختری، ۱۳۸۰: ۱۶).

رواج بیدل خوانی در افغانستان و اقبال شاهان درانی به شعر بیدل، منجر به ظهور بزرگترین بیدل‌شناسان در این خطه گردید، که میرهوتک افغان، فطرت دروازی، داملای عیسی و نادم قیصاری از آن جمله‌اند. مراسم بیدل خوانی که مردم افغانستان به آن «عُرس بیدل» می‌گویند، هنوز، هم در داخل افغانستان و هم در مراکز تجمع مهاجران نظیر پیشاور برگزار می‌شود. با این حال و علی‌رغم قابلیت‌های فراوان شعر پیشرفته بیدل برای گشودن راه‌ها و فضاهای جدید، این اتفاق در افغانستان نیفتاد و شاعران به تلاش برای تقلید هر چه بهتر از سبک بیدل اکتفا کردند. دلیل این امر شاید عدم تحول در شئون زندگی و اطوار حیات در افغانستان باشد که نسبت به زمان بیدل تغییر محسوسی نکرده بود (چهرقانی، ۱۳۸۳: ۳۵ و ۳۶).

۱. اوضاع عمومی شعر افغانستان تا سال ۱۸۷۵م

سبک هندی تا چند دهه پیش سبک غالب شعر در افغانستان بوده است. البته تلاش‌های فردی برای گریز از این سبک همیشه در افغانستان وجود داشته؛ اما هیچگاه تبدیل به حرکت و جریانی قدرتمند و فراگیر که سبک هندی را پس بزند نشده است (چهرقانی، ۱۳۸۴: ۷۵).

با آنکه در گذشته شاعرانی مانند شرر کابلی، سید میر هراتی و واصل کابلی کوشیدند تا خود را از «عادت زمانه» دور سازند، هیچ‌گاه موفق به بازگشت ادبی و احیای سبک‌های قدیم نشدند. از میان شاعران فوق، تنها میرزا محمد نبی واصل کابلی (۱۳۰۹ق) ملقب به دبیرالملک تا حدودی توانست جایگاهی در شعر سده‌های اخیر افغانستان برای خود ایجاد نماید (کاظمی، ۱۳۷۹: ۹۰).

واصل، با آنکه گاهی از سعدی، امیرخسرو و جامی استقبال کرده است، علاقه اصلی او تتبع سبک عراقی و حافظ است. ارزش شعر واصل وقتی آشکار می‌شود که با شعر هم‌عصرانش نظیر حمیدی بلخی، خان‌ملاخان درخشی و

شامل کابلی، اسیر، شاهین دروازی و احمدعلی شاه قندهاری، سید فاضل غمگین و... که جملگی از طرز بیدل و شاعران سبک هندی تقلید می‌کنند، مقایسه شود. «از مقایسه غزل‌های واصل و حافظ چنین برمی‌آید که گویا واصل بر آن بوده که از غزل‌های حافظ به گونه‌ای مرتب و منظم پیروی کند. این پیروی تنها در ردیف، وزن و قافیه نبوده؛ بلکه وی موضوع و توالی بیت‌ها را نیز در نظر داشته است» (انوشه و همکاران، ۱۳۷۵: ۱۰۷۴).

در قرن سیزدهم در میان زنان نیز شاعرانی ظهور کردند که شعر بعضی از آنها مانند «عایشه درانی»، مورد توجه مردم واقع شد. مستوره غوری، محجوبه هروی، بی‌بی سنگی، مریم کنیزک، عاجزه، آمنه فدوی، و بیوجان از دیگر زنان شاعر معروف این دوره و سال‌های پس از آن هستند (جاوید، ۱۳۳۴: ۶۸ - ۱۳۰).

برخلاف اعتقاد بعضی از پژوهشگران، شاهان دودمان درانی، عاری از زیور ذوق نبودند. «علاقه درانی‌ها به ادبیات چنان بود که دو شاعر از ایران، شهاب‌الدین ترشیزی و فروغی اصفهانی، در طلب حامی به دربار تیمور شاه آمدند» (گروهی از پژوهشگران، پیشین: ۱۴۵).

شاه شجاع، نوه احمدشاه نیز با وجود سرسپردگی به دولت انگلستان، شاعری بسیار خوش قریحه بود و از بیدل پیروی می‌کرد و گویا تخصص ویژه‌ای نیز در سرودن شعر برای ضرب سکه داشت. به هر روی، تقلید شاعران افغان از طوطیان هند،^۱ همچنان ادامه یافت تا از طریق غلام محمدخان طرزی و فرزندش محمدامین عندلیب، به شاعرانی مانند قاری عبدالله و پس از او ملک الشعراء بیتاب و دیگران رسید. برای آشنایی بیشتر با حال و هوای این دوره نمونه‌هایی از اشعار گویندگان ذکر می‌گردد.^۲

غزلی از عایشه افغان (درانی)، یکی از معروفترین شاعره‌های دوره مورد بحث در افغانستان:

حالتی عجب دارم خویش را نمی‌دانم	کیستم؟ کجا بودم؟ در تفکر حیرانم
گاه مست و مدهوشم، گه ز سر رود هوشم	گه به بزم عشاقم، گه چو گل پریشانم
گه روم به بتخانه، گه روم به میخانه	گه روم سوی مسجد گه به ذکر قرآنم
گه دلیل افلاطون، گاه می‌شوم مجنون	گه پی شفای خویش، گاه ترک درمانم

(جاوید، ۱۳۳۴: ۶۵)

حال و هوای شعر و مضامین مربوط به فضای شعر مردانه که در غزل فوق دیده می‌شود، در غزل محجوبه هروی به اوج خود می‌رسد:

برده از کفم دل را باده نوش مدهوشی	یار نازک اندامی، سرو گل بنا گوشی
شوخی عنبرین مویی، تندخو جفا جویی	ماهر و سمن بویی، سیمبر قباپوشی
همچو من خریدارت نقد جان همه در کف	تا ز لعل نوشینت بوسه‌ای تو بفروشی
ای بت جفا کارم از غمت بسی زارم	یاد می‌کن از محجوب، بگذر از فراموشی

(همان، ۶۹)

می‌بینیم که حتی توصیف‌های شاعر از ظاهر و رفتار معشوق، کاملاً منطبق با ذائقه مردانه است، یعنی صفاتی نظیر نازک اندام، عنبرین مو، گل بناگوش و ... برای معشوق مذکر ذکر شده است. ضمن اینکه صفات معنوی مخصوص معشوق در سنت شعری مردانه؛ نظیر تندخویی و جفا جویی نیز در این شعر به معشوق مرد نسبت داده شده است که نشانه سيطرة نگاه مردانه بر این دوره از شعر افغانستان است. حال آنکه الگوهایی نظیر رابعه بنت کعب معروف به قزداری بلخی با شعری پیشتاز و کاملاً زنانه از قرن چهارم هجری در تاریخ ادبیات این سرزمین وجود داشته است. شعر «شاه شجاع» نیز کاملاً تغزلی و فاقد جنبه‌های حماسی است. هر چند رنگ و بوی هندی آن چندان غلیظ نیست:

رساند عشق او ما را به کام آهسته آهسته	فتد این آهوی وحشی به دام آهسته آهسته
نهانی عشق ورزیدن، مرا دلتنگ می‌دارد	کند رسوا مرا در خاص و عام آهسته آهسته
به دام آوردن آهو نگاهان سخت دشوار است	بتان را می‌توانم کرد رام آهسته آهسته
شجاع‌الملک هر چند از غم آن ماه کاهیدم	هلالم می‌شود ماه تمام آهسته آهسته

(همان، ۷۳)

به رغم تلاش برخی از شاعران برای استخدام عناصر زیباشناختی مربوط به سبک عراقی، عطر تند هندی در فضای غزل آنان پیچیده است. در شعر محمدامین عندلیب، تشبیه چشم به پرنده و مژگان به بال در کنار ترکیب «آینه پیمان» و حس‌آمیزی مندرج در تعبیر «شکست رنگ»، تلاش شاعر را برای تقلید از بیدل در همان بیت نخست، بروشنی باز می‌نماید:

بال مژگان دیده چون بهر تماشا بشکند	رنگ بر رخسار آن آئینه پیمان بشکند
نرگس مستی که دیدم از نگاه دلشکن	تا شود گل بر سرت، خاری که در پا بشکند
از بلندی‌های دست حسن آنان دور نیست	درج دندانش اگر عقد ثریا بشکند
«عندلیب» از معجز آن گلگون عذار گل به سر	خار صد گلزار گلبن در دل ما بشکند

(همان، ۸۴)

میرزا محمدنبی واصل کابلی سرسلسله معدود شاعرانی است که در دوران غلبه سبک هندی، تلاش بی‌ثمری را برای پیوستن به جنبش بازگشت ادبی ایران و احیای سبک‌های قدیم آغاز نمود. این حرکت هیچگاه به غایت اصلی خویش نرسید و به صورت گفتمانی غالب، در میان شاعران هم‌روزگار وی ظاهر نگشت. مطلع چند غزل واصل که در استقبال از حافظ سروده چنین است:

حافظ: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

واصل: به یک ساغر کند سرخوش گران شوخ چکل مارا
 به چین زلف هندویش دهم تاتار یغما را
 حافظ: شراب و عیش نهان چیست کار بی بنیاد
 زدیم بر صدف رندان هر آنچه بادا باد
 واصل: ز جام عشق کشیدیم باده با دل شاد
 سبوی عقل شکستیم هر چه بادا باد
 حافظ: بر نیامد از تمنای لبش کامم هنوز
 بر امید جام لعلش دردی آشامم هنوز
 واصل: ای که در دور لب خونابه آشامم هنوز
 می کند چشم شرابت فتنه در جامم هنوز

(همان، ۱۲۹ و ۱۳۰)

در شعر سبک بازگشت ایران، تقلید شاعر از زبان و بیان قدما بسیار دقیق و هوشمندانه است. تا جایی که فقط اهل فن مواردی از سهو، خطا و ناشی‌گری را در اشعار آنان تشخیص می‌دهند. اما این قبیل اشکالات در شعر امثال «واصل» فراوان است. مقایسه غزل زیر را از «واصل کابلی» با غزل «حافظ» به مطلع:

حافظ: ترسم که اشک بر غم ما پرده در شود
 وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
 بخوبی نشان دهنده خامی و ناهمواری و عدم جزالت شعر واصل است.
 واصل:

آن را که نقش روی تو مدّ نظر شود
 در یک زمانه مایل نقش دگر شود
 مفتون یک نگاه تو گشته است مردمان
 چشم تو را که گفت چنین جلوه گر شود
 بر رخ مکش ز زلف شب‌آهنگ خود نقاب
 مپسند روز بختم از این تیره تر شود
 نبود عجب که شور قیامت شود عیان
 آن جا که سرو قامت او جلوه گر شود
 ای مردمان دیده نگرید بیش از این
 پای فراق دوست مبادا که تر شود
 مشکل که داغ هجر تو از دل به در رود
 صد لاله گرز تربت «واصل» به در شود

(همان، ۱۲۷)

هر چند که جنبش بازگشت ادبی، تأثیر چندانی در شعر افغانستان نداشته است با این حال حرکت جنگنامه سرایی از دیگر نمونه‌های گرایش به سبک‌های کهن است. البته باید توجه داشت که این جریان، در قالب یک حرکت آگاهانه و هدفمند برای تغییر سبک (آن‌گونه که در ایران شاهد بودیم)، نیست و تحت تأثیر ناخودآگاه و ناگزیر عوامل سیاسی و اجتماعی در شعر افغانستان پدید آمده است.

شاید بتوان بارزترین تجلی بازگشت ادبی در افغانستان را جریان جنگ نامه سرایی دانست. نخست لازم است که به تبیین زمینه تاریخی شکل‌گیری این جریان پرداخته شود.

دوران حکومت احمد شاه درانی به سبب شخصیت قدرتمند و تدبیر ویژه او بدون تنش سپری شد. اما جانشینان وی قاطعیت و قدرت او را نداشتند. پس از مرگ وی، فرزندان او به کشمکش با یکدیگر پرداختند و افغانستان را به سوی هرج و مرج و بی‌نظمی سوق دادند. مقارن با همین دوران، مداخلات دولت بریتانیا که در هند جای پای محکمی پیدا کرده بود، شروع شد. نخستین واکنش‌های ادبی در این خصوص در اشعار عامیانه‌ای که مردم درباره شاه شجاع، عامل بی‌اراده انگلستان ساخته بودند، تجلی کرد:

سکه با سیم و طلا زد شه شجاع ارمی نور چشم «لرد» و «برنس» خاک پای «کمپنی»

(رک: چهارقانی، کیهان فرهنگی، ۱۳۸۳: ۳۹-۴۳)

تقریباً مقارن همان دوران؛ یعنی در نخستین نبرد افغان و انگلیس، جنبش ادبی «جنگ‌نامه‌سرایی» در افغانستان آغازگشت و تعدادی از شاعران، همان‌گونه که فتحعلی‌خان صبا در ایران اقدام به سرودن شهنشاه‌نامه کرده بود، به صورت ناشیانه‌ای از سبک شاهنامه فردوسی تقلید کردند. ماجرا از این جا آغاز گشت که پس از نخستین جنگ افغان و انگلیس (۱۸۴۲م) که منجر به انهدام کامل ارتش ۱۶ هزار نفری انگلستان در مسیر حرکت از جلال آباد به کابل شد، حمیداله کشمیری (- ۱۲۶۴ق) منظومه‌ای در شرح این جنگ‌ها با عنوان «اکبرنامه» سرود (علی‌آبادی، ۱۳۷۵: ۸۹). «اکبرنامه» که به عنوان سردار و پیشوای جنگ اول افغان و انگلیس؛ یعنی وزیر، محمد اکبرخان، فرزند امیر دوست محمد خان، نام نهاده شده است در بحر متقارب و در وزن شاهنامه فردوسی (فعولن فعولن فعولن فعل) در سال (۱۲۶۰ق) نظم شده است. هرچند این اثر از نظر ترکیب الفاظ و انسجام عبارات و هنر شعری با شاهنامه حکیم توس اصلاً قابل مقایسه نیست؛ ولی از جهت تأثیر و برانگیختن احساسات مردم می‌توان آن را با شاهنامه مقایسه کرد. با آنکه در آن سال‌ها صنعت چاپ به افغانستان نیامده بود، اکبرنامه در بیشتر نقاط هند و افغانستان پخش و به گرمی پذیرفته شد» (مولایی، ۱۳۵۰: ۱۱).

با این وصف، «اکبرنامه» در واقع نوعی تاریخ‌نگاری منظوم جنگ است که در کنار ارزش‌های تاریخی، واجد ارزش‌های ادبی، مقبولیت مردمی و نفوذ فرهنگی و تبلیغاتی گسترده‌ای است. حمیداله کشمیری سراینده این اثر، در توضیح روش کار خود را در تدوین منظومه می‌گوید:

پرسیدم از مردم هوشیار که بودند باشنده آن دیار

در اخبار بود اختلاف کلام به هم داده تطبیق گفتم تمام

(کشمیری، ۱۳۳۰: ۲۳۶)

با توجه به ابیات فوق به نظر می‌رسد که حمید کشمیری هیچگاه خود، به کابل نرفته و در جنگ‌ها حضور نداشته است و وقایع جنگ را از سیاحان و مسافرانی که به کشمیر می‌آمدند، شنیده است. نفوذ معنوی اکبرنامه در میان مردم هند (که مستعمره بریتانیا بود) و ملت افغانستان بی‌سابقه و منحصر به فرد است. این کتاب با آنکه تا سال ۱۳۳۰ش به چاپ نرسیده بود؛ اما نسخه‌های خطی آن در میان مردم دست به دست می‌گشت و حتی در محافل و مجالس، به شکل

شاهنامه خوانی در ایران، خوانده می‌شد. به رغم ضعف‌های ادبی و هنری، تأثیر گذاری و توفیق اکبرنامه در بیداری احساسات مردم و برانگیختن آنها، انگلیس را برآن داشت تا دست به نوعی مقابله فرهنگی- تبلیغاتی و جنگ روانی بزند. به همین منظور، شاعری به نام «منشی علی قاسم» که از هواداران شاه شجاع، عامل دست نشانده انگلستان بود، مأمور شد تا اکبرنامه را جواب گوید.

حاصل کار این شاعر مزدور، منظومه‌ای است به نام «ظفرنامه» یا «محاربه‌ی کابل» که در آن ماجرای جنگ‌ها به نفع دولت بریتانیای هند تحریف شده است. این منظومه به سرعت توسط دولت انگلستان در «آگره» به چاپ رسید و در میان مردم توزیع شد. اما برخلاف انتظار سفارش دهندگان آن، توفیقی حاصل نکرد (چهرقانی، ۱۳۸۳: ۱۰۴ تا ۱۱۰). منظومه دیگری که درباره نخستین تهاجم انگلیس به افغانستان سروده شد؛ اما شهرت و اعتبار اکبرنامه را کسب نکرد «جنگ‌نامه» سروده مولانا محمد غلام آخوندزاده است (انوشه و همکاران، ۱۳۷۵: ۲۹۳).

«جنگ‌نامه» نیز همانند اکبر نامه در بحر متقارب و هم‌وزن شاهنامه فردوسی است و مقایسه آن با منظومه حمید کشمیری می‌تواند نقاط تاریک اکبرنامه را از نظر تاریخی روشن کند. برای آشنایی با سبک این دو اثر و اختلافات تاریخی میان آنها، ابیاتی از هر دو منظومه ذکر می‌شود.

در ماجرای مذاکره امیر دوست محمد خان با سرویلیام مکناتن، وزیر مختار هند بریتانیا، حمید کشمیری می‌گوید:

نشست آن جهاندار دانش پژوه	به تدبیر با زیرکان گروه
بگفت ای هژبران و شیبران من	رفیق و شفیق و مشیران من
نه ما را کنون هیچ کس یاور است	نه کشور نه لشکر نه سیم و زر است
بدانم که این قوم شوریده سر	فرنگی ز ره برده باشد به زر
کنون در جهان تکیه گاهی نماند	ز آسیب دشمن پناهی نماند
بخواهم که پیش فرنگی روم	چو پیکان بر لات جنگی روم

(کشمیری، ۱۳۳۰: ۱۳۱)

این ماجرا در جنگ نامه غلامی صورتی دیگر دارد:

در اثنای آن جنگ با خویش گفت	نخواهد مرا فتح گردید جفت
گر امروز در جنگم آید شکست	بترسم فلک بندم آرد به دست
و یا گر سبک رو به راه آورم	ندانم که را بر پناه آورم
بود خلق عالم به دنبال من	که بندگان در غم پر و بال من

برندم بر شاه نصرانیان که عمرم به غم بگذرد جاودان

همان به که رو سوی لات آورم ثباتی بدان بی ثبات آورم

(غلامی (آخوندزاده)، ۱۳۳۶: ۱۹۶)

دو منظومه «اکبرنامه» و «جنگ‌نامه» تأثیر خود را تا مدت زیادی بر ادبیات افغانستان حفظ کردند و به تأسی از آنها در وقایع تاریخی دیگر، جنگ‌نامه‌های متعدد دیگری پدید آمد و جنبش بازگشت به سبک خراسانی و شاهنامه فردوسی را استمرار بخشید. از آن جمله می‌توان به جنگ‌نامه محمدنجم‌الدین، معروف به «افضل‌نامه» و جنگ‌نامه ملا شمس‌الدین نهرینی اشاره کرد. شایان ذکر است که این جریان به هیچ وجه فضای عمومی شعر افغانستان را که تحت تأثیر سبک هندی بود، تغییر نداد و تنها یک حرکت مقطعی و گذرا در تاریخ ادبیات افغانستان محسوب می‌شود (انوشه و همکاران، ۱۳۷۵: ۲۴۳).

۲. شعر مشروطیت در افغانستان

در جهان شرق، معمول این است که ورود صنعت چاپ و انتشار نشریات، طلوع و طلایه بیداری و تجدد شمرده می‌شود، لذا نخستین زمره‌های بیداری افغانستان نیز به زمان امیر شیرعلی خان و انتشار نشریه‌ای به نام «شمس‌النهار» باز می‌گردد. جریده شمس‌النهار که در سال ۱۸۷۵م با پیشنهاد سیدجمال‌الدین افغانی و به امر امیر شیرعلی خان تأسیس و در ۱۶ صفحه منتشر شد، حاوی اخبار داخلی و خارجی، مقالات نظامی و اقتصادی و در کنار آنها قطعات ادبی و شعر بود. این دو هفته‌نامه با آنکه سه سال بیشتر عمر نکرد و با آغاز جنگ دوم افغان و انگلیس (۱۸۷۸م) متوقف شد، برای نخستین بار مردم افغانستان را با تحولات و پیشرفت‌های دنیای جدید آشنا نمود (انوشه و همکاران، ۱۳۷۵: ۵۹۰ و ۵۹۱).

پس از سقوط امیرشیرعلی خان، امیرعبدالرحمان خان پادشاه مستبد و خونخوار تاریخ افغانستان روی کار آمد. عبدالرحمان خان که با حمایت انگلستان به قدرت رسیده بود و جایگاه مردمی نداشت با هر زمره مخالفی بشدت برخورد می‌کرد و می‌کوشید تا با ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفان پایه‌های حکومت خود را استحکام بخشد. او طی دوران طولانی حکومت خود هزاران انسان بی‌گناه را بدون محاکمه و تشریفات به قتل رساند. داستان «کله منار» ساختن او از سرهای بریده مخالفان، مخصوصاً طوایف معترض هزاره، از مرز تاریخ گذشته و وارد شعر و ادبیات افغانستان شده است (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۴۰۳).

به هر صورت به حکومت رسیدن این پادشاه مستبد و خونریز در ۱۸۸۰م روند بیداری افغانستان را ۲۰ سال؛ یعنی تا سال ۱۹۰۱م به تعویق انداخت. به دنبال مرگ مشکوک امیر عبدالرحمان خان در سال ۱۹۰۱م، فرزند او حبیب‌اله خان به جای پدر نشست. وی در آغاز حکومت خویش با انگیزه کسب وجهه و مقبولیت مردمی دست به پاره‌ای اقدامات در جهت رشد و توسعه کشور زد و در نخستین اقدام عفو همه تبعیدیان را اعلام کرد. اقدام بعدی او تأسیس مدارس جدید با شیوه اروپایی تحت عنوان «لیسه حبیبیه» (۱۹۰۳) بود. این دو اقدام به ظاهر ساده، زمینه ساز ظهور نهضت مشروطه‌خواهی در سال‌های بعد شد. چنانکه به دنبال اعلام عفو عمومی تبعیدیان، محمود طرزی، پدر ژورنالیسم افغانستان، پس از بیست سال تبعید و زندگی اجباری در عثمانی، به وطن بازگشت و بلافاصله انتشار مشهورترین نشریه تاریخ افغانستان؛ یعنی «سراج الاخبار» را از سرگرفت. این نشریه که نخستین شماره آن در ژانویه ۱۹۰۴م منتشر و

همزمان با سرکوب نهضت مشروطه خواهی اول توقیف شده بود، پس از پنج سال با درایت و پی‌گیری محمود طرزی دوباره مجوز انتشار گرفت. طرزی که تجربه جنبش مشروطیت اول را پیش چشم داشت این بار لبه تیز مبارزه را متوجه استعمار انگلیس نمود و در برابر استبداد، سیاست مدارا و ستیز در پیش گرفت (آرزو، ۱۳۷۷: ۶۱).

بنابراین آرمان مشروطه خواهی دوم، در آغاز، کسب استقلال افغانستان بود که طی معاهداتی در سال‌های ۱۸۵۷ و ۱۸۷۹م تحت‌الحمایگی انگلستان را پذیرفته بود. مقارن همین ایام، نخستین فارغ التحصیلان لیسه (= دبیرستان) حبیبیه، نظیر عبدالرحمان لودین و عبدالهادی داوی به جمع نویسندگان سراج الاخبار و مریدان محمود طرزی پیوستند. این دو روزنامه نگار به همراه عبدالعلی مستغنی و طرزی، چهار شاعر شاخص دوران مشروطیت افغانستان به شمار می‌روند. سیاست‌های بازدارنده حبیب‌اله خان باعث شد که جوانان پرشور مشروطه خواه بعد از مدتی موضع محافظه کارانه را رها کنند و به انتقادهای تند از استبداد پردازند. اوج این خشم و اعتراض در اقدام عبدالرحمان لودین (متخلص به کبریت) برای ترور شاه و تیراندازی به او نمود یافت. به دنبال این سوء قصد نافرجام، لودین، دستگیر و روانه زندان شد و به فاصله چند روز از این واقعه عبدالهادی داوی نیز به بهانه انتشار شعری با عنوان «بد نبود» و در واقع به جرم همفکری و همراهی با لودین بازداشت شد. اما پیش از آنکه حبیب‌اله خان فرصت اعدام این دو شاعر انقلابی را پیدا کند، گلوله یکی از مخالفان، در شکارگاه کله گوش لغمان، مغز او را متلاشی کرد و بلافاصله یکی از پسران او به نام امان‌اله خان که از شاگردان طرزی و دارای افکار ترقی خواهانه بود، به حکومت رسید. پس از به قدرت رسیدن امان‌اله خان که شخصی محبوب و ترقی خواه بود و با طرزی و مشروطه خواهان سابقه دوستی داشت، زندانیان سیاسی آزاد و در مشاغل مهم حکومتی به کار گماشته شدند. اندکی بعد با تلاش شاه و مردم طی سومین جنگ افغان و انگلیس و شکست قوای بریتانیا، استقلال افغانستان اعلام شد. بعد از شکست انگلستان و کسب استقلال، شاه امان‌اله با کمک یاران خود و حمایت گسترده مردمی، سازندگی و توسعه کشور را شروع کرد و در زمان کوتاهی به موفقیت‌های بزرگ نائل آمد؛ اما همدلی شاه و مردم زیاد طول نکشید. شاه بعد از بازگشت از سفر غرب و پذیرایی شایان کشورهای غربی و ایران و ترکیه از او دچار غرور شد و بدون توجه به توصیه‌های هم‌قطاران سابق خود، دست به اقدامات شتابزده و کودکانه در راستای ترویج مظاهر تمدن غربی در کشور زد. جامعه افغانستان که از نظر زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی آمادگی پذیرش چنین تغییراتی را نداشت بزودی دستخوش آشوب و اعتراض نسبت به اصلاحات امانی شد. مظهر این اعتراضات، مخالفت عبدالرحمان لودین و عبدالهادی داوی با مسأله کشف حجاب بود که استعفای اجباری آنها از مشاغل دولتی را در پی داشت. مقابله امان‌اله با موج اعتراضات مردمی باعث شد که فصل جدیدی از استبداد در افغانستان رقم بخورد؛ اما دوره این استبداد چندان طولانی نبود و با شورش همگانی به رهبری حبیب‌اله کلکانی معروف به «بچه سقا» و فرار شاه از مملکت خاتمه یافت. حکومت بچه سقا نیز در کمتر از یک سال توسط نادرخان، با حمایت دولت بریتانیا، سقوط کرد و مشروطه خواهان دوباره به مشقت و عذاب افتادند.

بقیه‌السیف شاعران پرشور آزادیخواه، سرور جويا مدير مجله اتفاق اسلام است. این شاعر شیعه دردمند که به سبب اقدامات مهیج و آتشین خویش همیشه مغضوب رژیم بود، یکبار مورد سوء قصد عمال صدر اعظم، هاشم خان قرار گرفت که طی آن یکی از دوستانش به نام سید یحیی به شهادت رسید و خود وی از ناحیه سینه مجروح شد. جويا پس از بهبود مقاله‌ای تند نوشت که این بیت در صدر آن بود:

به زخم سینه من بی خود ای رقیب مخند که این نشان صداقت به عشق جانان است

(خسروشاهی، ۱۳۷۰: ۸۸)

رژیم که تحمل صراحت و شجاعت جويا را نداشت به بهانه همین مقاله او را دستگیر و روانه زندان کرد. جويا پس از تحمل ۱۶ سال حبس در زندان «دهمزننگ» کابل، پرچم شعر مقاومت افغانستان را به دست علامه سیداسماعیل بلخی سپرد و سر بر زانوی این مجاهد نستوه که به حق او را «پدر شعر مقاومت افغانستان» نامیده‌اند جان به جان آفرین تسلیم کرد.

شعر مشروطیت افغانستان از نظر صورت و سیرت شبیه و شاید تحت تأثیر شعر مشروطیت در ایران است، بدین معنی که شاعران آزادی‌خواه می‌کوشند تا مضامین سیاسی و اجتماعی جدید را در قالب‌های کهن بازگو نمایند. زبان شعر مشروطه در افغانستان زبانی ساده و قابل فهم برای عامه مردم است. با این حال، شاعری از نوع «سید اشرف الدین گیلانی» در افغانستان ظهور نکرده است. در شعر این دوره - مثل شعر مشروطه ایران - استفاده از الفاظ فرنگی و ستایش مظاهر تمدن جدید رواج کامل دارد، با این تفاوت که غرب‌زدگی در آن بسیار کم‌رنگ‌تر از غرب‌زدگی در ایران است. و در عوض، اسلام‌گرایی در آن پر رنگ‌تر است. صبغه اسلامی روشنفکری در افغانستان دو دلیل عمده دارد؛ یکی اینکه شاعران، نوعاً انسان‌هایی دیندار و پایبند به شرع بوده‌اند و دیگر آنکه اساساً نهضت بیداری در افغانستان تحت تأثیر اندیشه‌های بیداری اسلامی و نواندیشی دینی سیدجمال‌الدین افغانی و علامه اقبال شکل گرفت. حتی در ماده نخست مرامنامه ده ماده‌ای جمعیت مشروطه‌طلب افغانستان که از آن با تعبیر قرآنی «عشره کامله» یاد می‌شد، به تبعیت کامل مشروطه خواهان از قرآن، احکام و اصول اسلام تصریح شده بود (حبیبی، ۱۳۷۲: ۵۵).

تفاوت مضمونی دیگر بین شعر مشروطیت ایران و افغانستان ستایش شاه و دربار در شعر مشروطه افغانستان، خصوصاً در شعر جنبش مشروطه خواهی اول و در آثار امثال محمدسرور واصف است که در شرایط خفقان و اختناق، برای نیل به اهداف و برنامه‌های اصلاحی نهضت، به تمجید از پادشاه و رجال حکومت پرداخته‌اند. از نظر سبک و زبان نیز نکته جالب توجه در شعر این دوره آن است که حتی شاعران مشروطه خواه که در بیان مضامین جدید از زبان و سبکی تازه استفاده می‌کنند در اشعار تغزلی و شخصی به همان سبک رایج یعنی سبک هندی نظر دارند.^۴ ذکر نمونه‌های متنوعی از شعر مشروطیت افغانستان برای آشنایی با سبک، زبان و محتوای آثار شاعران این دوره ضروری می‌نماید:

محمود طرزی، در شعر زیر ضمن برشمردن مظاهری از تمدن جدید نظیر تلگراف و هواپیما، به پرهیز از خرافه و روی آوردن به تلاش و کوشش همگانی برای نیل به توسعه و پیشرفت توصیه می‌کند:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت	وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
تلگراف آرد خبر از شرق و غرب	قاصد و نامه‌بری بگذشت و رفت
شده هوا جولانگاه آدمی	رشک بی‌بال و پری بگذشت و رفت

گفت: «محمود» این سخن را و برفت سعی کن تنبگری بگذشت و رفت

(جاوید، ۱۳۳۴: ۱۸۷)

محمد انور بسمل^۵ از دیگر شاعران مشروطه خواه، داعیه دار استقلال طلبی افغانهاست که شعر او صبغه مذهبی هم دارد. چنانکه در واپسین بیت نمونه زیر می بینیم شاعر با بهره گیری از آموزه قرآنی «أشداء علی الکفار و رُحماً بینهم» مؤمنان را به چشم پوشی از خطاهای یکدیگر و اتحاد و همدلی در مبارزه با استعمارگران فرا می خواند.

زبان خامه خود را به وصف استقلال به جان دشمن خود خنجر دو دم شمرد

به راهتان همه گرشیشه پاره هافرش است قدم دلیر گذارید و خاک نم شمرد

ز خویش اگر همه قهر است، لطف انگارید ز دست غیر همه لطف را ستم شمرد

(صابری هروی، ۱۳۸۰: ۹۲)

عبدالهادی داوی (پریشان)، از صاحب منصبان حکومت امانی و یکی از ژرف اندیش ترین شاگردان طرزی و شاعران مشروطه خواه است شعر او از نظر صورت و محتوا بر شعر همگنانش برتری دارد:

تا به کی؟ اولاد افغان تا به کی؟ تا به کی؟ هان تا به کی هان تا به کی؟

نور بیداری جهانی را گرفت خواب غفلت ای حریفان تا به کی؟

روز کار و روزگار عبرت است خواب راحت در شبستان تا به کی؟

رفت وقت خنده و هزل و مزاح خردسالی خرده سالان تا به کی؟

ای قلم آخر زبانت می برند اینقدر حرف «پریشان» تا به کی؟

(همان، ۱۶۰)

داوی (پریشان) کوشیده است از قالب های کم کاربردتر شعر فارسی نیز به نحو مطلوبی استفاده کند و گویا در این کار به شعر مشروطیت ایران نظر داشته است. برای نمونه دو بند از مخمس مشهور «بد نبود» را ذکر می کنیم.

در وطن گر معرفت بسیار می شد، بد نبود چاره این ملت بیمار می شد، بد نبود

این شب غفلت که تار و مار می شد، بد نبود چشم پر خوابت اگر بیدار می شد، بد نبود

کله مستت اگر هشیار می شد، بد نبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای هم دماغ و فکر را بیهوده، بی جا خسته ای

دور از احباب رفته با عدو پیوسته ای بر امید کارهای دیگران دل بسته ای

گر تو را همت ممد کار می‌شد، بد نبود ...

(همان، ۱۶۱)

داوی از جمله نوادر شاعران مشروطه خواه است که در بحبوحهٔ تجددخواهی سطحی‌نگر آن روزگار، ریشهٔ تجدد و پیشرفت را نه در اقتباس صنعت و فن‌آوری؛ بلکه در انفتاح فکری و کسب معارف نظری می‌داند:

به مشرق ببین حال اقوام ژاپن به مغرب ببین حالت آل عثمان
چه بود آنکه دادش ترقی نمایان چه بود آنکه کردش به مطلب مصادف
معارف معارف معارف معارف...

(همان، ۱۶۲)

گفتنی است که علی‌رغم ورود مضامین جدید به شعر افغانستان، برخی از شاعران مشروطه خواه در اشعار شخصی و تغزلی خود، همچنان به طرز قدیم نظر دارند. عبدالعلی مستغنی می‌گوید:

بهار شد که دهد نرگست به چنگ پیاله دگر چو لاله دمد از میان سنگ پیاله
بهار شد که دگر غنچه را گره بگشاید بهار گشت که گل را زند به رنگ پیاله
چوسبچه بسکه به سرگشتگی فتاد زدستم شد از تسلسل دور می‌ام به ننگ پیاله
ز شورنشئه‌ی مستی رود به کوه همیشه کشیده بسکه ز داغ جنون پلنگ پیاله...

(جاوید، ۱۳۳۷: ۱۸۸)

جریانی که می‌رفت سراسر شؤون اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بویژه شعر افغانستان را متحوّل کند، با شکست جنبش مشروطیت در افغانستان به علت اقدامات نابخردانه امان‌اله خان، دچار توقف شد. دولت عوام‌گرای «بچه سقا» نیز آنقدر دوام نیافت که جهت‌گیری فرهنگی خاصی را ارائه نماید. بنابراین شعر نوپا و نوگرای مشروطیت در مدتی کوتاه به بن بست کامل رسید. اعدام عبدالرحمان لودین (کبریت)، پرشورترین شاعر مشروطه‌خواه، حبس طولانی عبدالهادی داوی (پیشان)، موجه‌ترین شاعر این جریان، ترور و تبعید نسل‌های بعدی جنبش نظیر جويا و... همچنین، ایجاد فضای رعب و وحشت و اختناق در کشور، موجب شد که شعر افغانستان دچار نوعی درون‌گرایی افراطی شود. البته در ایران نیز جنبش آزادی‌خواهی با روی کار آمدن رضا خان دچار شرایط مشابهی از توقف و رکود شده بود؛ اما نویسندگان و شاعران ایران خیلی زود راه بیرون شدن از بن‌بست را پیدا کردند و با گرایش به «ناسیونالیسم» که حساسیت رژیم را بر نمی‌انگیخت و تا حدودی هم با سیاست‌های استعماری همسویی داشت، توانستند خود را با شرایط جدید منطبق سازند. نتیجه این حرکت، طی دهه‌های بعد در شعر شاعرانی نظیر «اخوان» به صورتی پخته و متکامل خود را آشکار ساخت. اما این اتفاق به چند دلیل در افغانستان نیفتاد. دلیل نخست؛ بحران هویت ملی بود که به جهت خردنگری‌های

قومی در تاریخ افغانستان همواره وجود داشته است. در واقع، حضور قومیت‌های متعددی نظیر هزاره، پشتون، ترکمن، تاجیک، ازبک و... در افغانستان و اقدامات خصومت‌آمیز حکومت‌ها که وابستگی‌های عمیق درون قومی را دامن می‌زد، اجازه بروز چنین نگرش‌هایی را در عرصه فرهنگ و سیاست افغانستان نمی‌داد.

دلیل بعدی، نگاه انترناسیونالیستی روشنفکران افغانستان نسبت به مفهوم ملت و وطن بود که از اندیشه‌های علامه اقبال و سید جمال‌الدین اسدآبادی نشأت می‌گرفت. روشنفکران افغانستان که مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر ایده‌های حرکت «اخوان المسلمین» در مصر بودند، وطن را در مفهوم اسلامی آن ادراک می‌کردند. لذا مفهوم وطن در نگاه اکثر این افراد همه سرزمین‌های اسلامی را شامل می‌شد نه واحدهای سیاسی و جغرافیایی خاص را که غالباً به دست استعمار ایجاد شده بودند.^۶

دلیل سوم، حضور نوعی از «پشتونیزم» ابتدایی و منحط بود که به وسیله حکومت‌ها ترویج می‌شد. پشتونیزم که بعضی از پژوهشگران بغلط از آن با عنوان «ناسیونالیسم افغان» یاد کرده‌اند،^۷ در زمان عبدالرحمان خان با قتل عام‌ها و نسل‌کشی‌های فجیع، بر افغانستان حاکم شد و در زمان زمامداری آل‌یحیی، حکومت مارکسیستی، دولت مجاهدین و امارت اسلامی طالبان به اشکال مختلف ادامه یافت. اینکه آیا پشتونیزم در افغانستان مانند ناسیونالیسم در ایران، منجر به آفرینش آثار قابل توجه ادبی در زبان پشتو شده است یا نه، موضوع بحث ما نیست؛ اما قدر مسلم این است که پشتونیزم دولتی همیشه بزرگ‌ترین مانع در راه رشد ادبیات فارسی و حتی ناسیونالیسم واقعی در افغانستان بوده است. البته پاره‌ای از مفاهیم میهن پرستانه بعداً در آثار شاعرانی نظیر «خلیلی» ظهور کرد؛ اما نه تنها تبدیل به جریانی فراگیر و راه‌گشا، آنگونه که در ایران شاهد بودیم، نشد؛ بلکه در مجموع شعر این افراد معدود هم، در حد و اندازه یک مضمون اصلی خود را نشان نداد. همه این عوامل دست به دست هم داد تا شعر افغانستان در آغاز قرن بیستم ناگزیر از نوعی «بازگشت ادبی» شود. به طوری که شعر این دوره تا زمان برکناری هاشم خان و تصویب قانون اساسی از نظر محتوا به ورطه درون‌گرایی و تغزل افتاد و از لحاظ صورت نیز به همان قوالب قدیم و عوالم سبک هندی رجعت کرد. البته در حاشیه این جریان ارتجاعی، مقدار قابل توجهی هم اشعار مجلسی و مناسبتی در تجلیل از خاندان سلطنتی و اقدامات ایشان سروده شد که عموماً مصارف تبلیغاتی خاص داشتند و طبعاً تاریخ مصرف آنها نیز محدود بود. روی هم رفته فضایی ساکن، بی‌روح و به دور از تعهدات و مضامین اجتماعی و سیاسی بر شعر این دوره حاکم بود و جالب اینکه بسیاری از شاعران نیز به این ضعف بزرگ واقف بودند.^۸ شعر رضا مایل هروری به همین قضیه اشاره دارد:

آهی که فلک سوزد، در سینه نداریم فکری که جهان سازد، اندر سر ما نیست

«مایل» چه توان کرد به بی‌دردی دوران تا ذوق تپش در دل تاب‌آور ما نیست

(امیری، ۱۳۵۶: ۸۴)

نتیجه

با توجه به آنچه که در این پژوهش ذکر شد، نتایج حاصل از بحث را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- نهضت بازگشت ادبی که در ایران آغاز شد به دلیل اینکه ادامه سیر منطقی و طبیعی جریان‌های شعری پیش از خود نبود و همچنین به علت بی‌خبری اهل ادب از این حرکت، در افغانستان با استقبال شاعران این سامان

مواجه نشد. البته حضور پررنگ شاعر پرآوازه سبک هندی، بیدل دهلوی هم که راه‌های تازه‌ای را در برابر شاعران هند و افغانستان و فرارود می‌گشود در استمرار این سبک در سرزمین‌های یاد شده مؤثر بوده‌است. مع‌الوصف در این کشورها هرگز بدیلی برای بیدل یافت نشد و تنها بیدل‌های بدلی پدیدآمدند.

۲- علی‌رغم عدم اقبال قاطبه سخنوران افغان به پیشنهاد شاعران اصفهانی در بازگشت به سبک‌های کهن، معدودی از شعرای افغان، نظیر واصل کابلی به تقلید از سبک عراقی و شعر حافظ روی آوردند. افزون بر آن، جنبش جنگ‌نامه سرایی در افغانستان را هم می‌توان تلاشی برای تقلید از شاهنامه تلقی نمود.

۳- نهضت بیداری و مشروطه‌خواهی در افغانستان، راه ورود مضامین نو به شعر این کشور را هموار ساخت؛ اما با شکست این نهضت، جریان شعر افغانستان در آغاز قرن بیستم ناگزیر به نوعی بازگشت ادبی روی آورد و به عوالم سبک هندی رجعت نمود. و با اُتر ماندن تجربه شعر مشروطیت، بازگشت ادبی حقیقی در افغانستان، به صورت بازگشت به سبک هندی رقم خورد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برگرفته از مصرع محمد کاظم بلبل: «عالمی طوطی شدند اما کسی بلبل نشد».
- ۲- کلیه اشعار منقول است از: (جاوید، پیشین: ۶۵ تا ۱۳۰).
- ۳- مقصود نایب السلطنه انگلیس در هند است که در آن زمان «لرد اکلیند» بود.
- ۴- شعر عبدالعلی مستغنی که در پایان همین بخش آمده نمونه‌ای از این تغنیات و تغزلات است.
- ۵- محمد انور بسمل از شاعران مشروطه طلب اول است که طی حکومت‌های مختلف چند نوبت زندانی شد. برای آگاهی از شرح احوال او رک: (حبیبی، پیشین: ۶۷).
- ۶- محمود طرزی که پدر جریان روشنفکری در افغانستان شمرده می‌شود در استانبول با سید جمال مرآوده داشت و تحت تأثیر اندیشه‌های او بود. بسیاری از روشنفکران نسل‌های بعدی هم برای تحصیل به الأزهر رفتند که استاد غلام محمد نیازی از آن جمله است. نفوذ اقبال هم در افغانستان غیر قابل انکار است اقبالی که می‌گوید:
از عراق و روم و ایرانیم ما / شب‌نم یک صبح خندانیم ما / چون نگه نور دو چشمیم و یکیم ...
- ۷- ناسیونالیسم در عرف اهل اندیشه مفهومی فراتر از قوم‌گرایی دارد. به هر حال تعبیر ناسیونالیسم افغان (= پشتون) از دکتر سیدعسگر موسوی است (رک: موسوی، ۱۳۷۹: ۲۹).
- ۸- محمد عثمان صدقی می‌گوید:

افسرده دلانیم و نداریم به سر شور در سینه ما کن شرر ایجاد خدایا

(امیری، ۱۳۵۶: ۴۸).

منابع

- ۱- آخوندزاده (غلامی)، غلام محمد. (۱۳۳۶). *جنگ‌نامه*، کابل: انتشارات انجمن تاریخ افغانستان، چاپ اول.
- ۲- آرزو، عبدالغفور. (۱۳۷۷). *سیاه سپید اندرون*، مشهد: ترانه، چاپ اول.

- ۳- الفنتون، مونت استوارت. (۱۳۷۶). *افغانان «جای، فرهنگ، نژاد»*، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۴- امیری، ناصر. (۱۳۵۶). *نمونه‌هایی از شعر دری افغانستان*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- ۵- انوشه، حسن و همکاران. (۱۳۷۵). *دانشنامه ادب فارسی، ج سوم (ادب فارسی در افغانستان)*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- ۶- باختری، واصف. (۱۳۸۰). «بیدل‌گرایی در افغانستان»، *مجله شعر*، ش ۲۹.
- ۷- جاوید، احمد. (۱۳۳۴). *سخن‌سرایان افغانستان از آغاز قرن دوازدهم تا نیمه دوم قرن چهاردهم هجری*، رساله دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی به راهنمایی سعید نفیسی، دانشگاه تهران.
- ۸- چهرقانی، رضا. (۱۳۸۴). *از حنجره‌های شرقی «جمال‌شناسی شعر مهاجرت افغانستان»*، فصلنامه شعر، ش ۴۳.
- ۹- _____ . (۱۳۸۳). «*تاریخ منظوم جنگ در افغانستان*»، فصلنامه فرهنگ پایداری، ش اول.
- ۱۰- _____ . (۱۳۸۳). «*مضامین پایداری در شعر عامیانه افغانستان*»، کیهان فرهنگی، ش ۲۲۱.
- ۱۱- _____ . (۱۳۸۳). «*مقدمه‌ای بر جریان شناسی شعر معاصر افغانستان*»، رودکی (فصلنامه ادبی- فرهنگی رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. در تاجیکستان)، ش ۵.
- ۱۲- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۷۲). *جنبش مشروطیت در افغانستان*، قم: احسانی، چاپ اول.
- ۱۳- خسروشاهی، هادی. (۱۳۷۰). *نهضت‌های اسلامی افغانستان*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
- ۱۴- سعادت خان، محمد. (۱۸۸۵م). *تاریخ سلطانی*، لکهنو: بی نا.
- ۱۵- صابری هروی، جلیل. (۱۳۸۰). *شعرای عصر حاضر افغانستان*، مشهد: نوند، چاپ اول.
- ۱۶- علی‌آبادی، علی‌رضا. (۱۳۷۲). *افغانستان*، تهران: وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
- ۱۷- غبار، میرغلام محمد. (۱۳۵۹). *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم: پیام مهاجر، چاپ دوم.
- ۱۸- فرهنگ، میرمحمد صدیق. (۱۳۷۱). *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۱، مشهد: درخشش: چاپ اول.
- ۱۹- کشمیری، حمیداله. (۱۳۳۰). *اکبرنامه*، تصحیح محمد ابراهیم خلیل (تحشیه احمد علی نعیمی و اهتمام محمد شفیع رهگذر)، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، چاپ اول.
- ۲۰- کاظمی، محمد کاظم. (۱۳۷۹). *شعر پارسی*، مشهد: ضریح آفتاب، چاپ اول.
- ۲۱- کلیفور، مری لوئیس. (۱۳۷۱). *سرزمین و مردم افغانستان*، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۲۲- گروهی از پژوهشگران. (۱۳۷۶). *افغانستان (مجموعه مقالات)*، ترجمه سعید ارباب شیرانی و هوشنگ اعلم، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول.
- ۲۳- موسوی، سید عسگر. (۱۳۷۹). *هزاره‌های افغانستان*، ترجمه اسد الله شفایی، تهران: نقش سیمرغ، چاپ اول.
- ۲۴- مولایی، محمدسرور. (۱۳۵۰). *برگزیده شعر معاصر افغانستان*، تهران: زر، چاپ اول.

۲۵- هانری دوفوشه کور، شارل و همکاران. (۱۳۸۰). چکیده‌های ایران شناسی، ج ۲۰ و ۲۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران شناسی فرانسه، چاپ اول.